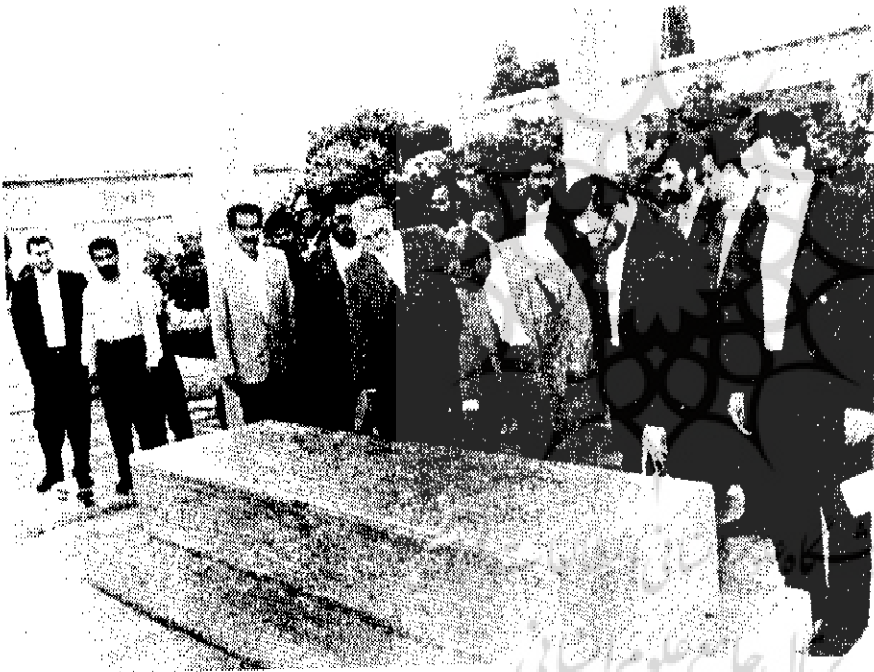


# دکتر حبیبی، با خرقة حافظ بر مزار حافظ!

● این، یک گزارش سفر معمولی نیست، یک سفرنامه نیست، یک گزارش رسمی بولتن‌های اداری و وزارتخانه‌یی نیست، از نوع گزارش‌های بخشنامه‌یی خبرگزاری‌ها هم نیست؛ و اصلاً در واقع «گزارش» نیست، بلکه یادداشت‌های خصوصی و خودمانی یک همسفر است، که در طول سفر، می‌خوانسته فقط میهمان «خور و خواب و تماشا» نباشد و از آنچه می‌بیند و می‌شنود، دست‌کم برای خودش خطی به یادگار بگذارد. و البته نه از روی دلشنگی، که از روی دلسوزی...

راوی: ابناذکی



خروسخوان از خانه بیرون زدم، می‌باید که ساعت شش بامداد به یک سفر خیری می‌رفتم. و رفتم. سوزه عبارت بود از «سفر دکتر حبیبی به شیراز» یا «سمپوزیوم بین‌المللی منابع آب کارست» در هواپیمای نوک سیاه بال سفید، و بعد از صرف صبحانه‌یی انگلیسی، جویای معنای کلمه «کارست» (CARST) شدم. مهندس وکیل، معاون امور آب وزارت نیرو، که انجام کاری بی‌مهم و خطی (سدسازی، سدسازی و تأمین آب) را به عهده دارد، برایم معنی کرد که: کارست عبارت است از حفره‌های آهکی که آب در درون آنها نفوذ می‌کند؛ و در کشور ما که فاتحه آبهای سطح‌الارضی و تحت‌الارضی خوانده شده است، یا به دلیل عدم کنترل و مدیریت صحیح از آنچه که وجود دارد استفاده بجا نمی‌شود، مجبوریم به سراغ منابع دیگر برویم. و آبهای کارستی، یکی از همین «منابع دیگر» است. کشف منابع آب کارستی و استخراج آن و...

توضیحات زیاد بود و دکتر حبیبی به دانش رسیده، که البته با ورود وی به جمع ما، بحث کارشناسی به تعارفات تشریفاتی بدل شد!

قول گرفتن از خدای تبارک و تعالی و شاهچراغ را شفیع قراردادن.

هنگام زیارت دلم شکست.

این بزرگان مذهب وقتی به دل بنشینند، در دیدار و زیارت‌شان دل آدم می‌شکند. زیرا دل تا نشکند، جان نمی‌لرزد. و جان که لرزید آن وقت می‌تواند با آنها راز و نیاز کند. راستی در اینجا، «زنانه - مردانه» کردن زیارت‌نگاه هم داستانی است. انگار از ۱۳۰۰ سال پیش، و حتی در زمان ائمه اطهار هم، کسی به عقلش نمی‌رسیده که زیارت‌نگاه را هم مثل اتومبیل حداسازی کند، و انگار باید به همه چیز و همه کس و در همه جاشک کرد.

کاروان رفت و... کجا؟ به سرتی آرامگاه سعدی، بازگاه و آرامگاه و خلوتی به دلنشینی هرچه تمام‌تر. سعدی آرمیده بود در گلستانش، در بوستانش. با سروهای خم‌سره‌یی، لیموها و

ورود به شیراز، مثل هر سفر دیگری، با اجرای سرود جمهوری اسلامی رسمیت یافت. فرمانده گارد تشریفات، با قیافه‌یی جدی، شمشیر به دست و حمایل به کمر، با گامهای آهنین، از دکتر حبیبی - «رییس» نه، به‌عشیده فرمانده و بالاخره سریعاً کلمه را تصحیح کرد، از معاون که در سمت چپ، استنادار و در سمت راست، امام جمعه را داشت درخواست کرد از گزارد احترام سال بید.

دکتر حبیبی انگار بنا عهد، فقط از دالان پساویون جمهوری گذشت، و فوراً کاروان ماشینهای رنگ و وارنگ به سمت شاهچراغ روان شد.

شاهچراغ یادآور همه چیز می‌تواند باشد همه چیزهایی که با پنهانی‌ترین گوشه‌های قلب انسان سر و کار دارند؛ یک زیارت، یک نذر و یک

توجه‌های مضملی سبز، و به راستی هر چه بود فقط سعدی بود و چشمهای کاوشگر حبیبی، در قیافه حبیبی بشائیت خاصی دیدم بخصوص در حافظه گویی بالهایی از شعر و حس و عاطفه، در فراسوی ایرها پرواز می‌کرد و تازه حبیب سعدی، حافظ، شعرا، عرفا و... متوجه شدم که چرا دکتر، مرد سیاست نمی‌شود. حبیبی علاقمند به علم و ادب است. با سنگ مرمر یک تکه آرامگاه حافظ راز و نیاز می‌کرد، کلاه شش گوش قلندری را چنان می‌نگریست که انگار در آن رازها می‌خواند و سقف‌های یک تکه زندیه را انگار رو در رو می‌دید نه از پایین به بالا. او حالا دیگر معاون اول رئیس جمهور نبود، شاگرد اول مکتب حافظ و سعدی و عارفان و درویشان این دیار بود. به شعرهایی که متولیان آرامگاه قرائت می‌کردند با دقت و تمام جانش گوش می‌داد و راستی آنوقت این حرف رئیس جمهور بسیار زیباتر می‌نمود «... که غرور ملی چیز خوبی است». آقای حبیبی به مدت ۲۰ دقیقه همچون یک شاگرد در پای مکتب استاد ایستاده بود و به اشعار گوش می‌داد.

یک چیز دیگر که فراموشم شد، بی‌پیرایه بودن دکتر بود. محافظان دکتر بدون راندن و بیرون کردن مردم از صحن شاهچراغ و کلبه سعدی و محیط حافظیه، با آقای حبیبی وارد شدند آقای حبیبی در زیارتگاه، سیاحت و زیارت و عشق کرد. در دنیای خودش بود و محافظانش هیچ کس را نیاززدند. و مهمتر اینکه محافظان درگ می‌کردند که اگر واقعه و خبری باشد، باید حتماً خبرنگاران از آن مطلع شوند و آن را محابره کنند. خیلی دلم می‌خواست بعضی از محافظان رئیس جمهوری هم در این مراسم بودند و این پختگی و زیرکی و دقت را تجربه می‌کردند. محافظان به جای هجوم بردن و ممانعت از نزدیک شدن و دیدار مردم با دکتر، یا جلوگیری از کار خبرنگاران فقط با نگاه، همه چیز را تحت نظر و کنترل داشتند. بعد از حافظیه به کتابخانه منطقه بی دانشگاه شیراز رفتم. شاید بهترین، جامع ترین و مدرنترین کتابخانه بی بود که در ایران دیده‌ام. یک کتابخانه در ۴ یا ۵ طبقه، با هزاران عنوان فارسی و سایر زبانها. بیش از هزار عنوان نشریه و مجله نیز در کتابخانه بود، و همه چیز هم در دل کامپیوتر. انگار کتابها از درون قفسه‌ها بال درآورده و پروازکنان به دکتر می‌گفتند: «به خانه‌ات برگرد» و دکتر را می‌دیدم که مثل معمول به روی فرش چماتمه زده و دهها کتاب در اطرافش پراکنده شده است...

لحظاتی بعد، جمعیت تشریفاتی به سمت سمپوزیوم سرازیر شد و یک سائن امفی تئاتر ممنوع جمعیت جوان گردید. خداکند همه برای بررسی کارست و منابع کارستی آمده باشند. مهندس عسکری، رئیس آب منطقه فارس که در این استان تلاشی در خور داشته، داد سخن

می‌داد که: «این همه آوازاها از مدیریت خوب و کفایت مهندس زنگنه است» و... و شرکت‌کنندگان کیف‌های اهدایی را وارسی می‌کردند!

و در این اثنا، مهندس زنگنه اعلام کرد: ده درصد سطح ایران کارستی است، و چنین است که اگر منابع مشخص شود، چنان می‌شود. سپس دکتر حبیبی پشت میکروفن قرار گرفت و خاطرات کنفرانس «ریو» (در برزیل) را زنده کرد. و دستش درد نکند، هرکس - حتی اگر خودش - سخنرانی دکتر حبیبی را نوشته بود، در آن یک کامیون اطلاعات آمار و ارقام ریخته بود. ۳۰ هزار قنات داریم، طول مسیر قناتهای ایران ۳۵۰ هزار کیلومتر و برابر با فاصله کره زمین تا کره ماه است، مادر چاه قنات، گاهی تا ۳۵۰ متر عمق هم دارد. آب، عزیز است و شریف است و نظیف است و مهمتر اینکه قنات و کاریز، قدمتی ۲۰۰۰ ساله در ایران دارد که «این البته ربط چندانی به ملی‌گرایی ندارد»، و اگر هم داشته باشد فقط کمی تا قسمتی است و آنهم با احتیاط، کما اینکه دکتر حبیبی به بازدید پرسپولیس یادآور غرور و سرافرازی ایران رفت!

محل دیدار بعدی، نمایشگاه صنعت آب بود که البته در یک شهر دور از مرکز، کار جالبی بود، اما در اینجا هم باز، پوستر و نمودارها، بزرگ دیگر تجهیزات در نمایشگاه مه چریدند! ظهرگاهان سریدیم به طرف استانداری، که «ایست» مان دادند. استاندار گفته خبرنگاران به سمت رستوران! دست استاندار فارس درد نکند! در رستوران شهر، شلوغی بیش از حد، کمی رعایت بهداشت، کیفیت پایین مواد غذایی عرضه شده و مسایلی از این قبیل، شهر، خدمات آن و نظارت استانداری بر رفاه حال مردم را نشان می‌داد و دلسوزی مسؤولان شهر، حداقل این بود که محل انتخاب شده توسط استاندار، بهترین محل از دید او بود. متأسفانه فرصتی دست نداد تا ببینیم بقیه امورات شهر و استان هم اینگونه می‌گذرد یا خیر!

بگذریم... به رستوران شهر رفتیم؛ در جنگ و گریز بین دهها نفر از افرادی که خسته از کار روزانه طلب غذا می‌کردند، یاد استاندار عزیز را گرامی داشتیم و یک فقره نهار کوبنی را با دغدغه فراوان صرف کردیم، و فرصت را برای استاندار خوش سابقه باقی گذاشتیم تا به معاون اول بیشتر نزدیک شود.

به دلیل ناآشنایی به محل، استغاثه کردیم تا اجازه دهند در یکی از اتاقهای استانداری نماز ظهر و عصرمان را بجا آوریم و لختی بیاساییم. ساعتی بعد عازم محل احداث سد چروم شدیم که برای بهره‌گیری بهتر از آب رودخانه شاپور، و بعد دالکی، بنا شده است. هلی‌کوپتر، ۴۵ دقیقه پسره چرخان، ما را به آن سمت برد. مردمی ساده‌دل، سخت‌کوش و با محبت، در انتظار

دیدار مقام رسمی کشور بودند. توضیحات بعدی، کوتاه و مختصر بود؛ و عزیمت دسته‌جمعی به سمت سد انحرافی، و بازکردن شیرهای دریچه‌ها. و هرکس هم که دستش رسید، در آن میان دستی رساند! دکتر حبیبی ۳ دور، مهندس زنگنه ۲ دور، و استاندار ۵۴ دور یک کارگر ساده محل ۱۴ دور در چرخاندن شیرفلکه، و... آب بیرون زد و شتابان از راه کانالها به سمت تونل انتقالی پیش رفت.

برگشتیم. در هلی‌کوپتر آرزو کردم: ایکاش حبیبی به سراغ پرسپولیس هم می‌رفت. حالا که دیگر پرسپولیس و هخامنشیان طاغوت نیستند، آنها هم پدران ما بوده‌اند خوب باید، کشور بنهار ایران را نگهداری کرده‌اند. آن را وسعت بخشیده‌اند و ۲۰۰۰ سال قبل، بدون کامپیوتر و جراثق‌الهای ۵۰۰ تنی و پله برقی و تریلی و مهندس و دکتر، چنان آثاری از تاریخ و فرهنگ برجای گذاشته‌اند که امروز رئیس‌جمهور رفسنجانی، با دیدن آنها احساس غرور می‌کند و احساس خود را نیز صمیمانه و صادقانه چنین بروز می‌دهد که: «غرور ملی چیز خوبی است» و امروز یک توریست چندین هزار دلار هزینه می‌کند تا از چندین هزار کیلومتر فاصله بیاید و آنهمه ابهت و راز و رمز را با چشم خود ببیند. راستی هویت تاریخی، فرهنگ و قدمت ایرانیان و هزاره‌های تاریخ‌ساز، کشورگشایی‌ها، سازندگی‌ها و... چیز خوبی است. گوربدرشان شاه بوده‌اند که بوده‌اند، اما چرا باید هر محل جذب توریست و هر اثر تاریخی را، که مشابه هیچکدام را نمی‌شود سفارش داد، باید تخریب کرد؟

از راه برگشتیم و من خواب خواب بودم. در شیراز قدمی در خیابانها زدیم و در همان حال بحثی مختصر درگرفت و بحث جوانها، دیده‌بانان فرهنگ امروز، و بحث اینکه برخورد غلط با فرهنگ غرب و کوبیدن هر پدیده‌ی با چماق تکفیر و تفسیق و انگ هجوم فرهنگ غرب، کاری کرده است که حالا دیگر خیلی‌ها منتظر این هجوم فرهنگی هستند!

به استانداری برگشتیم و در انتظار شورای اداری استان بودیم که سیمهای برق، همه قاطی کرد و ناگهان همه چیز در تاریکی فرو رفت و ناچار و زیر نیرو از این شیرینکاری «نیرو» فراری شد و شورا در کنار فواره و حوض استانداری که کمی از روشنایی غروب را داشت برگزار شد و باز هم رد و بدل کردن تعارفات و حرفهای نیمه‌راهی...

هنگام بازگشت، در هواپیما خواب دیدم که دکتر حبیبی خرقه حافظ پوشیده و بر سر قنات و چشمه حافظیه نشسته است و شعر می‌سراید، غزل می‌سراید و چه نغز هم می‌سراید. صدای میهماندار، با غزل آقای حبیبی درهم آمیخت: اقامت خوشی را برایتان آرزو می‌کنیم... [۱]